



ارتباط پیامبر اکرم (ص) با مسیحیان: تعامل یا تقابل؟

پدیدآورده (ها) : طاهری، محمد حسین

ادیان، مذاهب و عرفان :: معرفت :: اردیبهشت 1389 - شماره 149 (علمی-ترویجی/ISC)

از 69 تا 88

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/551701>

دانلود شده توسط : زینب نجفی

تاریخ دانلود : 06/10/1398

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوائین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

ارتباط پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان تعامل یا تقابل؟

محمّدحسین طاهری*

چکیده

در سال‌های اخیر بزرگ‌ترین اهانت‌ها از جانب غربیان به ساحت مقدّس پیامبر اکرم ﷺ، شکل گرفت. مانند اهانت پاپ بندیکت شانزدهم به پیامبر اکرم ﷺ، اهانت روزنامه‌های دانمارک و نروژ به ایشان، ساخت فیلم علیه ایشان و اسلام و... این مقاله با بررسی اسنادی بررسی می‌کند که با بیان موارد گوناگون تعامل و گفت‌وگو از جانب نبی اکرم ﷺ با مسیحیان، بر این شبهه که اغلب از سوی غربیان و مسیحیان مطرح می‌شود که حضرت محمد ﷺ، پیامبرِ خشونت است، خط بطلانی کشد آن حضرت را صلح‌طلب، مدافع گفت‌وگو و حامی اقلیت‌های دینی معرفی نماید. از این رو، موارد متعددی از گفت‌وگوها، تعاملات و نامه‌های ایشان برای تأیید این ادعا مطرح شده است و برخی از اصول این تعامل بیان می‌شود تا هم اخلاق سیاسی حاکم بر رفتارهای ایشان، که برگرفته از اصول اعتقادی اسلام است، مشخص شود و هم پاسخی بر نگاه دور از واقع غربیان و مسیحیان غربی به این شبهه باشد.

کلیدواژه‌ها: پیامبر اکرم، تعامل، مسیحیت، خشونت، رحمت، گفت‌وگو، دیدار، مکاتبه.

مقدمه

«اسلام دین عرب جاهلیت است. اسلام، برآمده از فرهنگ جاهلی است. اسلام دین خشونت است. پیامبر آن هم، مختص عرب حجاز و عصر جاهلیت است. پیامبر اسلام، پیامبر خشونت است و...» این عبارات، معرف دیدگاهی است که امروزه جهان سکولار و حتی جهان مسیحی غرب بسیار آن را تبلیغ می‌کنند. معرفی نبی اعظم ﷺ به عنوان پیامبر شبه جزیره حجاز و نه تمام عالم، و پیامبری بر اساس تعالیم عصر جاهلی و نه مبعوث از جانب خداوند و تهمتهای مترتب بر آن، امروزه در جهان غرب امری عادی تلقی شده و امروزه بسیاری از مردم، بخصوص در غرب، بر همین اساس حضرت محمد ﷺ را می‌شناسند.

آنچه امروزه در کتاب‌ها، مقالات، فیلم‌ها، رسانه‌ها و حتی در گفت‌وگوهای مردمان مغرب زمین به دست می‌آید، معرفی حضرت محمد ﷺ به عنوان مردی برآمده از فرهنگ جاهلیت و متأثر از آداب آن است. البته در غرب افراد با اندیشه متفاوت نیز وجود دارند، اما باید گفت: در بهترین صورت، حضرت محمد ﷺ را پیامبری از جانب خدا می‌دانند ولی برای مردم عرب جاهلی حجاز، نه برای تمام عالم.

پیشرفت دین نبی مکرم اسلام در سراسر گیتی و فراگیری آداب آن توسط مردم اقاصا نقاط جهان، مخالفان آن حضرت را واداشت تا با افترا به این پیامبر عظیم‌الشأن و نفی صفات خوب او، وی را در جهان مسنور سازند. سخنان اهانت‌آمیز پاپ بندیکت شانزدهم در سفر به آلمان، حرکت اخیر برخی مطبوعات اروپایی در اهانت به ساحت پاک این نبی مکرم و ساخت فیلم‌هایی مانند «فتنه»، نمونه‌هایی از

هزاران مورد آن در تاریخ است.

«خشونت طلبی پیامبر اسلام و پیروان ایشان» «گسترش دین اسلام با شمشیر»، از اولین تهمت‌هایی بودند که به نبی مکرم اسلام ﷺ وارد شدند. این تهمت‌ها بعد از پیروزی‌های بزرگ اسلام در اروپای آن روز، و اغلب توسط مسیحیان و اروپاییان در جهان نشر یافتند. در این باره پاسخ‌هایی از جانب مسلمانان داده شد، اما با نگاه گفت‌وگویی بین ادیانی کمتر به این بحث پرداخته شده است. این مقاله درصدد پاسخ‌گویی به این شبهه از نگاه گفت‌وگویی بین ادیانی برآمده و چون پاسخ این شبهه مجالی بیش از یک مقاله را می‌طلبد، فقط به بخشی از پاسخ می‌پردازد.

شکی نیست که اسلام، در هند و آسیای جنوب شرقی با شمشیر رشد نیافت، بلکه عرفان و معنویت اسلام، مردم را به سمت اسلام کشاند و این شبهه فقط در شرق و جنوب اروپا (قسطنطنیه، اندلس و...) قابل فرض است. سوای مباحث سیاسی، تحریکات مسیحیان روم و اقتضائات جهان در آن زمان که به جنگی چند صد ساله (جنگ‌های صلیبی) انجامید، باید به این نکته توجه داشت که بررسی زندگی سیاسی و اجتماعی پیامبر اکرم ﷺ - که برگرفته از اصول اساسی اسلام است - می‌تواند بهترین ترازوی سنجش صحت و سقم این ادعا باشد.

برخلاف کتاب مقدس حضرت موسی و حضرت عیسی ﷺ که در اروپا مورد نقد تاریخی قرار گرفته‌اند و حتی گاه وجود حقیقی آنان مورد تردید واقع می‌شود،^(۱) حضرت محمد ﷺ و کتابش از نظر تاریخی هرگز نه از سوی مسلمانان و نه حتی از جانب اروپاییان مورد تردید قرار نگرفته و زندگی و

مراد از «تعامل» در این نوشتار، اعم از هرگونه گفت‌وگو، مشافهه، مناظره، مجادله و مکاتبه است و هرگونه ارتباط طرفینی را نوعی تعامل به حساب آورده‌ایم. این موارد که در سیره سیاسی حاکمان تا آن زمان کم‌نظیر - اگر نگوییم بی‌نظیر - بود، خود بهترین دلیل بر اخلاق سیاسی مبتنی بر اصول اعتقادی و اخلاق اسلامی حاکم بر سیره نبوی است. امید است با بررسی موارد متعدد تعامل پیامبر اکرم با مسیحیان، بخشی از پاسخ ما به ادعای خشونت‌طلبی آن حضرت که عمدتاً از جانب مسیحیان و اروپاییان مطرح می‌شود، ارائه گردد. پاسخ‌های تفصیلی مجال دیگری می‌طلبد.

این مقاله در دو محور «گفت‌وگوی نبی اکرم ﷺ با مسیحیان» و «اصول اخلاقی و سیاسی آن حضرت در تعامل با مسیحیان» به بحث می‌پردازد.

۱. گفت‌وگوی پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان

در باره پیامبر اکرم ﷺ، ذکر این نکته لازم است که گفت‌وگو، بحث، مناظره، نامه و پیمان‌هایی که آن حضرت با مسیحیان داشتند، مورد قبول تمام تاریخ‌نویسان می‌باشد. اهتمام پیامبر اکرم ﷺ به رابطه دوستانه و مسالمت‌آمیز با دیگران، بخصوص مسیحیان روم و نجران، و اعتقاد ایشان به زندگی صلح‌آمیز امت اسلامی با دیگر ادیان، به ویژه مسیحیان، و تأکیدی که بر مدارا با ساکنان مناطق مورد جنگ و حتی بر عدم قطع درختان و نکشتن بی‌گناهان، اسیران، مجروحان، زنان و کودکان در زمان جنگ داشتند و امان‌نامه معروف ایشان به مسیحیان درباره آزادی‌های دینی و مدنی خود، بهترین گواه بر صلح‌طلب بودن پیامبر اسلام ﷺ است و خود دلیلی است که آن حضرت همواره از

حیات سیاسی آن حضرت بسیار روشن است. از این‌رو، بررسی زندگی اجتماعی و سیاسی پیامبر اکرم ﷺ می‌تواند معرف رعایت اخلاق سیاسی در سیره عملی آن حضرت و پاسخی مناسب به ادعای غریبان مبنی بر خشونت‌طلبی نبی مکرم اسلام باشد. این نوشتار درصدد است با بیان موارد گفت‌وگو بین نبی مکرم اسلام و مسیحیان از زمان بعثت تا اوج قدرت آن حضرت، از نظر تاریخی ثابت نماید که سیره و اصل عملی غالب نزد حضرت محمد ﷺ، سیره گفت‌وگو و مدارا بوده تا جنگ و خشونت، و اصولاً اغلب جنگ‌های رسول الله بعد از ابلاغ پیام و اعلان دعوت حق بوده و در موارد متعدد، آن حضرت گفت‌وگو را بر جنگ ترجیح می‌داده است.

پیامبر اکرم ﷺ و به تبع آن ائمه شیعه همواره بر گفت‌وگو و منطق سخن، تأکید داشته و این مهم را برگرفته از عقلانیت دین خود می‌دانند. سردمدار گفت‌وگو در اسلام، پیامبر اکرم ﷺ است که به عنوان مؤسس و اولین حاکم در اسلام مطرح است. از این‌رو، سرتاسر زندگی پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام بر است از گفت‌وگو و مناظره، و حتی در مواردی که شخص مقابل به ناسزاگویی می‌پرداخت، معصومان علیهم‌السلام از منطق سخن خارج نشده، اخلاق اسلامی را رعایت می‌نمودند. معصومان علیهم‌السلام نه تنها هرگز از منطق گفت‌وگو و مناظره گریزان نبودند، بلکه همواره خود مشوق و سردمدار آن بودند. در این مقاله، مجال بیان همه این موارد نیست، لکن در حد امکان مواردی از گفت‌وگوی پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان بیان می‌گردد تا این ادعا که آن حضرت پیشتاز صحنه گفت‌وگو و تعامل با دیگران بودند، به اثبات برسد.

آنان نباید خراب شود، و هیچ چیز از مال کلیساها نباید در بنای مسجد و منازل مسلمانان وارد شود. هرکس این کار را بکند، عهد خدا را شکسته و با رسول او مخالفت ورزیده است. بر راهبان و اسقفان، نه جزیه است نه غرامت، و من ذمه آنان را در هرجا که باشند، حفظ می‌کنم؛ در خشکی یا بیابان، در شرق یا غرب، در جنوب یا شمال، آنان در ذمه و میثاق من هستند و از هر بدی در امانند. و همچنین هرکس که در کوه‌ها یا مواضع مبارک، عبادت می‌کند، این‌گونه است و از محصول زراعتشان خراج و زکات نگیرید... با آنان مگر به چیز خوب مجادله نکنید... هرکس با عهد خدا مخالفت ورزد و برخلاف آن عمل کند، میثاق خدا را مخالفت کرده و با رسول خدا مخالفت ورزیده است... کسی تا دنیا زنده است نباید به این عهد مخالفت ورزد تا دنیا به آخر برسد.

افرادی مثل ابوبکر بن ابی قحافه، عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان، ابوالدرداء، ابوهریره، عبداللّه بن مسعود، عباس بن عبدالمطلب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبداللّه، سعد بن معاذ، سعد بن عباد، ثابت بن نفیس و زید بن ثابت شاهد بودند که پیامبر ﷺ مفاد این پیمان‌نامه را بیان فرمودند و علی بن ابیطالب ﷺ هم آن را نوشتند.

نقل است که اصل نسخه پیمان‌نامه که سلطان سلیم آن را به دست آورد، در دیر طور مصر موجود است. در چندین جا نیز اصل بحث به چاپ رسیده است؛ از جمله در سال ۱۶۳۰م در پاریس به زبان عربی با ترجمه لاتین، در سال ۱۶۵۵م در لندن به عربی و لاتین و در ۲۸ شوال ۱۲۹۸ق (۲۲ سپتامبر ۱۸۸۱) در مصر. (۲)

این پیمان که در سال دوم هجرت و پس از تثبیت

جنگ، خون‌ریزی و منازعه‌های بی‌مورد گریزان بودند و منطق گفت‌وگو را بر هر امر دیگر مقدم می‌داشتند.

شاید بهترین دلیل بر این امر، پیمانی باشد که پیامبر اسلام ﷺ در سوم محرم سال دوم هجری درباره رابطه مسلمانان با مسیحیان در مسجدالنبی، انشا نمودند و امام علی ﷺ آن را نوشتند و پیامبر ﷺ آن را مهر کردند. بخش‌هایی از پیمان چنین است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. این عهدهی است که محمد بن عبداللّه، فرستاده خدا، برای تمام مسیحیان نوشته است. این نامه‌ای است که آن را محمد بن عبداللّه برای همه مردم نوشته تا آنان را بشارت دهد و انذار کند... تا برای مردم بر خدا بعد از نبی حجتی نباشد، و خداوند عزیز و حکیم است. این نامه را نوشت برای اهل ملت او، و برای هر کسی که در مشرق یا مغرب زمین، مسیحی است، دور باشد یا نزدیک، عرب نصیح باشد یا عجم، شناخته شده باشد یا ناشناخته. این نامه عهدهی است برای آنان، و هرکس عهد در آن را بشکند و با آن مخالفت کند و از آنچه امر شد تعدی کند، همانا عهد خدا را شکسته و میثاق خدا را نقض کرده و دین خدا را مسخره کرده و او مستوجب لعنت است، چه از حاکمان باشد یا از مسلمانان مؤمن... برای مسیحیان است، آنچه برای من، نزدیکان من، ملت من و طرف‌داران من است. مثل این است که آنان رعیت و اهل ذمه من هستند. ما هرگونه اذیت کردن آنان را منع می‌کنیم... هیچ اسقفی لازم نیست اسقفیت خود را تغییر دهد. هیچ راهبی لازم نیست که از رهبانیت خود دست کشد. هرکس در صومعه هست، بماند. هرکس در گردش است، بگردد. هیچ بنایی از کلیساها و محل تجارت

قدیم - عزوجل - با مسیح، پسرش، یکی شده است. منظورتان از این سخن چیست؟ آیا منظورتان این است که [خداوند] قدیم، چون با این پدید آمده، یعنی عیسی ﷺ، یکی شده، حادث است؟ یا عیسی که حادث است، به خاطر وجود قدیم که همان خدا باشد، قدیم شده است؟ و یا مفهوم سخن شما از اینکه وی با خدا متحد شده، این است که وی از کرامتی برخوردار شده است که هیچ کس غیر از وی،

از چنین کرامتی برخوردار نگشته است؟

اگر منظورتان این است که قدیم، حادث شده است که خودتان را باطل کرده‌اید؛ چون قدیم، محال است که منقلب شود و حادث گردد، و اگر مقصودتان این است که عیسی ﷺ قدیم شده است، حرف محالی گفته‌اید؛ زیرا حادث، محال است که قدیم گردد.

و اگر منظورتان از اتحاد مسیح با خدا، این است که خداوند، وی را از بین دیگر بندگان، برگزیده، و ویژه خود ساخته است، پس به حادث بودن عیسی و مفهومی که به خاطر آن با خدا یکی شده است، اقرار کرده‌اید؛ زیرا هنگامی که عیسی حادث باشد و خداوند با وی یکی شده باشد - یعنی معنایی را آفریده که به خاطر آن، عیسی برترین خلق خداوند شده - در این صورت، هم عیسی و هم آن معنا، حادث‌اند و این، برخلاف سخنی است که در آغاز گفتید. علی ﷺ می‌فرماید: مسیحیان گفتند: ای محمد! چون خداوند به دست عیسی ﷺ چیزهای شگفتی نمایان ساخت، وی را به خاطر احترام، فرزند خود قرار داد.

رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: «آنچه در این باره با یهودیان گفتم، شنیدید؟» آن‌گاه همه آن بحث را تکرار کرد که انجام امور شگفت‌آور، دلیل فرزند بودن نیست. همه ساکت شدند، جز یک نفر از

خلافت پیامبر اکرم ﷺ ابلاغ شده است، بهترین گواه بر روحیه صلح‌طلبی و سیره مبتنی بر گفت‌وگوی آن حضرت است که شاید بتوان آن را شاهکار دفاع از حقوق اقلیت‌های دینی - که امروزه شعار کشورهای به ظاهر دموکراتیک جهان است - دانست.

الف. دیدارهای پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان

۱. دیدار با نمایندگان ادیان مختلف

روایتی است طولانی که مرحوم طبرسی در احتجاج، آن را به سند قوی به نقل از امام صادق ﷺ از پدرانشان، از امام علی ﷺ نقل کرده است. حضرت علی ﷺ می‌فرمایند: روزی پیروان دین‌های پنج‌گانه (یهود، مسیحیت، طبیعت‌پرستان، دوگانه‌پرستان و مشرکان عرب) با رسول خدا ﷺ نشستند؛ هرکس حرف خود را زد و پیامبر نیز به آنان جواب داد. یهودیان گفتند: عزیر پسر خداست. مسیحیان گفتند: مسیح پسر خداست و با او یکی است. طبیعت‌گرایان گفتند: اشیا همه قدیم هستند. دوگانه‌پرستان گفتند: نور و تاریکی اداره‌کنندگان عالم هستند، و مشرکان گفتند: بت‌ها خدایان ما هستند. همگی به رسول الله ﷺ گفتند: اگر حرف ما را بپذیری ما نیز با تو هستیم، وگرنه با تو مجادله می‌کنیم. پیامبر فرمودند: من به خدای بی‌شریک، ایمان دارم و به بت، طاغوت و به هر معبودی غیر از او کافرم. سپس با یکایک آنها به بحث پرداختند. در اینجا، به علت طولانی بودن مباحث، فقط به بحث با مسیحیان اشاره می‌گردد:

پیامبر ﷺ پس از رد کردن دلیل پسر بودن عزیر (در عبری عزرا) برای خداوند نزد یهودیان، خطاب به مسیحیان چنین فرمودند: شما گفتید [خداوند]

[دوست من]، قیاس کرده و بگویند: عیسی پسر خداست، باید بگویند موسی نیز پسر اوست؛ چون معجزه‌هایی که موسی داشت، پایین‌تر از معجزه‌های عیسی نبود. بنابراین، بگویند موسی نیز پسر خداست. بر این اساس، باید بگویند که وی، استاد، آقا، عمو، رئیس و فرمانروای خداست؛ به همان شکل که برای یهودیان گفتم.

آنان به یکدیگر گفتند: در انجیل آمده است که عیسی گفت: به سوی پدرم می‌روم. رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر به آن کتاب عمل می‌کنید، در آن آمده است: به سوی پدر خودم و شما می‌روم. (۳)

آنان گفتند: از همان روی که عیسی پسر خداست، همه آنانی را که عیسی مورد خطاب قرار داده، فرزندان خدا هستند. رسول خدا فرمودند: در این کتاب، چیزهایی است که ادعای شما بر اینکه عیسی به خاطر ویژگی‌اش به خدا، پسر او شده است، رد می‌کند؛ چون شما گفتید: ما از آن روی به عیسی «پسر خدا» می‌گوییم، که خدا به وی چیزهایی اختصاص داده که به دیگران، اختصاص نداده است و شما می‌دانید که آنچه به عیسی اختصاص داد، به آنانی که عیسی خطاب به آنها گفت: به سوی پدرم و پدر شما می‌روم، اختصاص نداده است. بنابراین، ادعای ویژگی به عیسی باطل شد؛ چون به نظرش، مثل ویژگی عیسی برای کسانی که مثل وی نبودند، طبق کلام عیسی ثابت شد. شما کلام عیسی را نقل می‌کنید و بر غیر مفهوم آن تأویل می‌کنید؛ چون هنگامی که وی گفت: «پدرم و پدر شما»، بجز آنچه که شما فهمیدید و روی آوردید، منظورش بود. شاید وی مقصودش آن بود که به سوی آدم و یا نوح رفتم و خداوند، مرا نزد آنان می‌برد و با آنان یکجا گرد

آنان که گفت: ای محمد! آیا شما نمی‌گویید ابراهیم، خلیل‌الله [دوست خدا] است؟ پیامبر ﷺ فرمودند: چنین می‌گوییم. وی گفت: اگر این است، چرا ما را از اینکه بگوییم عیسی پسر خداست، منع می‌کنید؟ پیامبر ﷺ فرمودند: این دو مانند هم نیستند؛ چون وقتی می‌گوییم: ابراهیم «خلیل‌الله» است، بدان سبب است که «خلیل» مشتق از «خَلَّه» یا «خُلَّه» است. معنای خَلَّه، نیاز و احتیاج است و ابراهیم، نیازمند پروردگارش بود و تنها به وی وابسته بود و از دیگران، کناره‌گیر و روگردان و بی‌نیاز بود. چون وقتی که تصمیم گرفته شد وی را در آتش نهند و با منجنیق در آتش افکنند، خداوند، جبرئیل را فرستاد و گفت: بنده‌ام را دریاب. جبرئیل آمد و وی را در هوا گرفت و گفت گرفتاری‌هایت را بر عهده من بگذار؛ خداوند، مرا برای یاری تو فرستاده است. ابراهیم گفت: نه، خداوند برای من بس است و بهترین وکیل است؛ من از دیگران چیزی نمی‌خواهم و جز به وی، نیازمند نیستم. پس خداوند، وی را خلیل خود، یعنی نیازمند، محتاج و وابسته به او و بریده از دیگران خواند.

و اگر خلیل از خُلَّه [به معنای آگاه] گرفته شود، یعنی: به آن امر، آگاه شده و به اسراری رسید که دیگران به آن نرسیده‌اند. در این صورت، معنای خلیل، عالم به خدا و امور الهی است و این، موجب تشبیه خدا به خلق نمی‌گردد. نمی‌اندیشید که اگر وی وابسته به خدا نمی‌شد، خلیل وی نمی‌گشت و اگر به اسرار وی آگاهی نمی‌یافت، خلیل وی نمی‌شد. ولی اگر کسی فرزندی به دنیا آورد، هر چه او را از خودش دور کند، یا تحقیرش کند، باز هم فرزند وی است؛ چون به دنیا آمدن، قائم به اوست. از سوی دیگر، اگر شما به خاطر اینکه خدا به ابراهیم گفته «خلیلی»

۹۰۰ کیلومتری جنوب شرقی مکه بود که قبیله بنی الحارث و گروهی مسیحی، در آنجا زندگی می کردند. پیامبر در نامه‌ای به مسیحیان نجران، آنها را به اسلام دعوت کرد. آنان در جواب، هیأتی (حدود ۶۰ نفر) را نزد رسول الله ﷺ فرستادند که در بینشان ۱۴ تن از اشراف نجران هم بودند. آنان کارها را به سه نفر به نام‌های عبدالمسیح عاقب، ایهم السید و ابوحارثه بن علقمه سپردند. ابوحارثه که اسقف و رهبر دینی آنان بود، نزد روم هم اعتبار و منزلتی داشت و تحت حمایت آن دولت بود.

ابوحارثه در ظاهر و باطن به پیامبر احترام می گذاشت و حتی در راه سفر به مدینه وقتی برادرش کوزین علقمه، اهانتی به نبی اکرم ﷺ کرد به او گفت: تو خود اینچینی، و وقتی با اعتراض وی مواجه شد به او گفت: او همان پیامبری است که ما منتظر آمدن اویم.

وقتی آنان وارد مسجدالنبی شدند، در موقع نماز به سمت مشرق نماز خواندند. صحابه خواستند با آنان برخورد کنند، ولی پیامبر فرمودند: با آنان کاری نداشته باشید، بگذارید با آرامش به هر سمتی که می خواهند نماز گزارند. در تاریخ آمده که در همان هنگام نمایندگان یهودیان هم آمدند و بین مسیحیان و یهودیان اختلاف در گرفت؛ یهودیان انجیل و عیسی را انکار کردند و یکی از مسیحیان هم موسی و تورات را انکار کرد. داستان این ماجرا در آیه ۱۱۳ سوره «بقره» نقل شده است: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَتْلُمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ قَالُوا لَوْلَا نَحْنُ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَنِي مِصْرَ لَمَّا كَانُوا فِي أُمَّةٍ وَاحِدَةٍ أَلَا يَسْتَعْبِدُونَ لِمَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَنْ فِيهِنَّ قَالُوا لَا بَدَاءَ لَنَا بِاللَّهِ قَد بَدَأَنَا بِنَفْسِنَا وَبِآبَائِنَا قَالُوا إِنَّكُمْ كَفَرُونَ قَالُوا يَسْتَعْبِدُونَ لِمَنْ يُخَالِفُ بِحُكْمِ اللَّهِ يَمْنُونَ بِاللَّهِ وَلَمْ يُخَالِفُوا فِي الْحُكْمِ عَلَىٰ آلِهِمْ فَذُرُّوهُمْ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ قَالُوا لَا يَتْلُونَ الْكِتَابَ وَلَهُمْ أَعْيُنٌ يَرَوْنَ وَاللَّهُ يَخْفَىٰ عَلَىٰ السَّاعِقِينَ أَعْيُنُهُمْ أَغْمَاةٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَهُمْ» (۴)

می آورد و آدم و نوح، پدر من و شما هستند. عیسی، جز این را اراده نکرده بود.

علی ﷺ فرمودند: مسیحیان، سکوت کردند و گفتند: تاکنون، مجادله گر و گفت و گوگری همچون تو ندیده بودیم. درباره کارهای خویش می اندیشیم. (۴)

۲. دیدار با مسیحیان در مکه

در سال هفتم بعثت (شش سال پیش از هجرت) قریب ۲۰ نفر از مسیحیان وقتی خبر رسالت حضرت محمد ﷺ را شنیدند به مکه آمدند و ایشان را در مسجدالحرام ملاقات نمودند. آنان در کنار حضرت نشستند و با ایشان صحبت کردند. پیامبر آنان را به خدای واحد دعوت کردند و برایشان قرآن تلاوت نمودند. آنان تحت تأثیر آیات قرآن، اشک از چشمانشان سرازیر شد و به تصدیق رسول الله پرداختند و به او ایمان آوردند. بعد از این قضیه ابوجهل بن هشام بر آنان خرده گرفت که ایشان شما را فریب داده است، ولی آنان گفتند ما فریب نخوردیم؛ شما بر دین خود باشید ما بر آنچه هستیم، هستیم. در اینجا بود که آیات ۵۲ تا ۵۵ سوره «قصص» نازل شد: «الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ وَإِذَا بُنِي عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» (۵)

۳. دیدار با مسیحیان نجران

این دیدار در «عام الوفود» (۶ هجری) در مدینه به وقوع پیوست. نجران، سرزمینی در یمن در حدود

حضرت مهلت خواستند. سپس با عبدالمسیح عاقب مشورت کردند. او گفت: به نظر من، او رسول خداست؛ و اگر با اهل بیت خود آمد، با او مباحله نکنید که همه شما نابود خواهید شد ولی اگر با سپاه و لشکر آمد با او مباحله کنید. و وقتی پیامبر با علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام آمدند، آنها پشیمان شدند و نماینده‌ای را نزد رسول الله فرستادند که شما به دین خود باشید، ما هم به دین خود؛ شخصی را بفرست تا مصالحه کنیم. پیامبر با آنان مصالحه کرد و عهد و امانی را برای مال و جان آنان در نظر گرفت و آنان برگشتند. پس از مدتی، ایهم السید و عبدالمسیح عاقب نزد پیامبر آمدند، مسلمان شدند و در منزل ابویوب انصاری منزل گرفتند. (۶)

۳. دیدار با عداس مسیحی

وقتی پیامبر به طائف رفت، او را سنگ زدند و دعوتش را نپذیرفتند. از این رو، از طائف خارج شد و به باغ عتبه و شیبه (پسران ربیع) پناه برد. برده‌ای مسیحی به نام عداس برایش طبقی از انگور آورد. پیامبر «بسم الله» گفتند و آن را خوردند. عداس گفت: این لغت برایم آشناست. پیامبر فرمود: اهل کجایی؟ گفت: اهل نینوا و مسیحی هستم. فرمود: از بلاد مرد صالح خدا، یونس بن متی. گفت: او کیست؟ فرمود: او برادرم است، ما هر دو پیامبریم. عداس تحت تأثیر حضرت، اسلام آورد و مرید ایشان شد. (۷)

۵. دیدار با عدی بن حاتم طایی

عدی پسر حاتم طایی معروف، حاکم و رئیس قبیله «طی» بود و وقتی لشکر پیامبر به قبیله طی رسید با اهل بیت خود فرار کرد ولی قومش اسیر شد و او بنا

را یهودی و مسیحیان وی را مسیحی خواندند. از این رو، آیات ۶۵ تا ۶۷ «آل عمران» نازل شد: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِسْرَائِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ وَالْإِنجِيلَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ مَا كَانَ إِسْرَائِيلُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ بعد از این واقعه، رو به پیامبر کردند و گفتند: آیا ما هم باید تو را مثل حضرت عیسی خدا بدانیم و عبادت کنیم؟ پیامبر در جواب فرمود: هرگز، من غیر خدای واحد را نمی‌پرستم و شما را هم دعوت می‌کنم فقط او را پرستید. سپس آیات ۷۹ و ۸۰ «آل عمران» نازل شد:

﴿مَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَوْلِيَاءَ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ پس از آن، نماینده مسیحی به مجادله با نبی اکرم پرداخت و درباره شخصیت عیسی مسیح بحث کرد و گفت: او خدا، پسر خدا و شخص سوم تثلیث است. پیامبر فرمودند: شما تسلیم خدا نیستید، شما برای خدا فرزندی قایل هستید. آنان در جواب گفتند: پس پدر عیسی کیست؟ در این هنگام آیاتی از سوره «آل عمران» نازل شد که در آن می‌فرماید: مَثَلُ عِيسَى مَثَلُ آدَمَ اسْتِ وَاذِ خَاكٍ خَلِقَ شَدَه. در ادامه، آیه «مباحله» نازل شد: ﴿قَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلُ لُفْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (آل عمران: ۶۱)

پیامبر وقتی دیدند گفت وگو ثمری ندارد، آنان را دعوت به مباحله کردند. آنان ابتدا پذیرفتند و از

کرد. او می‌گفت: این همان پیامبری است که در انجیل بشارت او را داده‌اند. وی هدایایی (از لباس و اسب و انگشتر و...) را هم برای نبی اکرم ﷺ فرستاد که در مکاتیب الرسول به شش مورد آن اشاره شده است.

درباره متن نامه اختلافات جزئی وجود دارد، ولی د.م دنلپ، خاورشناس اسکاتلندی، به اصل نامه دست یافته و تصویر آن را در ژانویه ۱۹۴۰م در مجله انگلیسی‌زبان «جمعیت سلطنتی آسیایی» (JRAS) چاپ کرده است. متن نامه مزبور چنین است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. از محمد فرستاده خدا به نجاشی اصحم، بزرگ حبشه.

گزند نمی‌بیند کسی که پیرو راستی گردد. پس از سپاس و ستایش خدا، همانا من نزد تو خداوندی را می‌ستایم که جز او خدایی نیست؛ فرمان‌روایی وارسته از همه کمبودها و به دور از عیب و تباهی، رهاننده مردم از هراس و سرپرست روزی و زندگانی بندگان خویش. و گواهی می‌دهم که عیسی پسر مریم، روح خدا و کلمه اوست که آن را افکند بر مریم هدرای پاک پاکدامن. پس مریم به عیسی بارور گشت از دمیدن روح خدا در او، همچنان که او آدم را به دست خویش آفرید. و من تو را به سوی خداوند یگانه بی‌شریک فرا می‌خوانم و به ادامه فرمان‌برداری از وی دعوت می‌کنم، و اینکه پیرو من باشی و آنچه را که بر من نازل شده است، بپذیری؛ زیرا من فرستاده خدا هستم. و من فرا می‌خوانم تو را و سپاهیان را به سوی خدای چیره‌دست و شکوهمند و بزرگ. به درستی که من پیام خدا را رساندم و اندرز و نیک‌خواهی را بیان کردم. از این‌رو، پند مرا بپذیر. درود و ایمنی از عذاب خدا از آن کسی است که پیرو هدایت شود.

بر قولی، بعد از آزادی خواهرش از شام به مدینه آمد و وقتی وارد مدینه شد، پیامبر او را بسیار احترام نمود و بعد از گفت‌وگو با او، وی را به اسلام دعوت کرد و به او گفت: اسلام در آینده بر همه پیروز، و مسلمانان در جهان عزیز خواهند شد. او ابتدا نپذیرفت، ولی سرانجام اسلام آورد.^(۸)

ب. نامه‌های پیامبر ﷺ به مسیحیان

پیش از ورود به بحث لازم به ذکر است که پیامبر بعد از صلح حدیبیه در ذی‌القعدة سال ششم به مدینه بازگشت. پس از اینکه آیه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» (فتح: ۱) نازل شد، پیامبر تصمیم گرفت به سران قبال و ممالک دیگر، نامه بنویسد. هرچند در تاریخ ارسال این نامه‌ها اختلاف است،^(۹) ولی این مسلم است که پیامبر همزمان به شش نفر که هر یک مسلط به زبان آن قوم بودند، نامه داد که به امپراتوری فارس و روم، پادشاهان حبشه و مصر، و حارث بن ابی‌شمس غسانی حاکم تخوم شام و هوزة بن علی حنفی حاکم یمامه ببرند. البته پیامبر اکرم ﷺ ده‌ها نامه نوشته‌اند که در ذیل به برخی از آنها که به مسیحیان نوشته‌اند، اشاره می‌گردد. تصاویر نامه‌های پیامبر ﷺ به حاکمان سایر بلاد در برخی از کتاب‌ها و مجلات آمده است.^(۱۰)

۱. نامه به نجاشی حاکم حبشه

این نامه توسط عمرو بن امیه ضمری به سمت نجاشی فرستاده شد. بنا بر آنچه در تاریخ آمده، نجاشی اسلام آورد، گرچه اسلام آوردن خود و خانواده‌اش را برای مسیحیان حبشه مخفی می‌کرد، ولی به آن ملتزم بود و حتی از ارسال خراج سالیانه‌ای که به هرقل (هراکلیوس) قیصر روم می‌فرستاد، خودداری

دادن شد، ولی باز اطرافیان نپذیرفتند. از این رو، به دحیه گفت: من می‌دانم صاحب این نامه نبی مرسل است، ولی از رومیان می‌ترسم، وگرنه مسلمان می‌شدم. البته در برخی از نقل‌ها، آمده است که هراکلیوس جوابی بدین مضمون به پیامبر داد:

به محمد رسول خدا، که عیسی به او بشارت داده بود. از طرف قیصر حاکم روم. نامه‌ات با رسالت به من رسید و من شهادت می‌دهم که تو رسول خدایی و ما نام تو را در انجیل یافتیم. عیسی بن مریم به تو بشار داده است. من اهل روم را به ایمان به تو دعوت کردم ولی آنان نپذیرفتند، گرچه اگر می‌پذیرفتند به نفعشان بود. من خود، بسیار دوست داشتم که در نزد تو بودم و به خدمتگزاری تو و شست‌وشوی پاهای تو می‌پرداختم. (۱۲)

۳. نامه به اسقف ضفاطر (۱۳)

ضفاطر، اسقف اعظم روم در قسطنطنیه بود. پیامبر ﷺ نامه‌ای به او نوشت و به دحیه بن خلیفه کلبی که نامه قیصر روم را می‌برد، داد تا به او بدهد. در نامه چنین آمده بود:

به ضفاطر اسقف. سلام بر کسی که ایمان آورده. همانا عیسی بن مریم روح‌الله و کلمه اوست که خداوند او را در وجود مریم پاک قرار داد و من به خدا و آنچه بر ما نازل کرده و آنچه که بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط نازل کرده و بر آنچه موسی و عیسی آورده‌اند و آنچه را که انبیا آورده‌اند، بی‌آنکه فرقی بین آنها ببینم، ایمان دارم و همه ما به فرمان خدا و پرستش او گردن نهاده‌ایم. آن کس که پیرو هدایت است گزند نخواهد دید.

دحیه پس از دادن نامه پیامبر به هراکلیوس، با

البته در برخی نسخه‌ها، پیش از جمله «من فرستاده خدا هستم»، چنین آمده است: من پسر عموی خود جعفر را با شماری از مسلمانان به سوی تو فرستادم. وقتی نزد تو آمدند از آنان پذیرایی کن. ولی این جمله‌ها در متن نسخه دئلب نیست. (۱۱)

۲. نامه به هراکلیوس قیصر روم

پیامبر ﷺ پس از تثبیت خلافتش، نامه‌ای نیز به هراکلیوس (هرقل) قیصر روم نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. متن نامه چنین است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. از محمد بنده و رسول خدا به هرقل، بزرگ روم.

کسی که پیرو هدایت است گزند نمی‌بیند. اما بعد، من شما را به اسلام دعوت می‌کنم. اسلام بیاور تا ایمن بمانی. اسلام بیاور تا خداوند دوبار تو را پاداش دهد. و اگر قبول نکنی، گناه پیروانت به گردن توست. و ای اهل کتاب، بپایید به کلمه حقی که میان ما و شما یکسان است، روی آوریم؛ بدین معنا که غیر خدای یکتا را نپرستیم و در پرستش او چیزی را شریک نسازیم، و غیر خدا را برای خود، خدا نگیریم و اگر آنها از حق روی گردانند، بگویند شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم.

حامل نامه، دحیه بن خلیفه کلبی بود. هراکلیوس (هرقل) انسانی عالم به کتاب و نجوم بود و می‌دانست وقت فرا رسیدن پیامبری است که کتاب آنان به او بشارت داده است و این را از اباسفیان که همراه تجار عرب به آنجا برای تجارت رفته بود، نیز سؤال کرد. حتی خواست مسلمان شود - ولی اطرافیانش گفتند: شرم بر ما که بخواهیم تحت اداره اعراب رویم، و او را مانع شدند. او حاضر به جذیه

درگرفت و مقوقس، از حاطب از احوالات کاتب نامه پرسید، و حاطب جواب داد و گفت: او رسول خداست، قریش و یهود دشمن او و مسیحیان دوستان او هستند؛ همان‌گونه که موسی به عیسی بشارت داد، عیسی نیز به محمد بشارت داد... مقوقس گفت: من در حرف‌ها و کارهای او چیزی از سحر، گمراهی و کذب نمی‌بینم و گمان می‌کنم او همان پیامبر بشارت داده شده است... مردم مصر حرف مرا در اطاعت از او نمی‌شنوند؛ از این‌رو، نامه‌ای می‌نویسم و هدیه‌ای می‌دهم و نزد ایشان ببر. سپس نامه‌ای بدین مضمون نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان. برای محمد بن عبدالله از طرف مقوقس، بزرگ مصر.

سلام بر شما. اما بعد، نامه‌ات را خواندم. و آنچه را گفتم و به آن دعوت کردی درک کردم و یقین کردم تو نبی هستی. ولی من گمان می‌کردم آن نبی از شام خواهد آمد. فرستادگانت را تکریم کردم و برایت دو کنیز خوب از مصر همراه با جامه و شتری خوب برای سوار شدن فرستادم. درود بر تو باد.

نام این دو کنیز ماریه و سیرین بود. ماریه قطیبه اسلام آورد و به تزویج پیامبر اکرم ﷺ درآمد و ابراهیم، پسر پیامبر ﷺ از اوست. در مکاتیب الرسول چندین مورد هدیه از جانب مقوقس به پیامبر اکرم ﷺ شمرده شده است. پیامبر ﷺ به خاطر این کار بر مصریان حمد گفت و به مسلمانان گفت: پس از من، خداوند مصر را بر شما می‌گشاید، با مردمش به نیکی رفتار کنید که آنها با شما خویشاوندی دارند و در پناه شما هستند. (۱۵)

۵. نامه به حارث بن ابی‌شمر غسانی

حارث بن ابی‌شمر غسانی، حاکم تخوم شام، تحت

سفارش و راهنمایی او نزد ضغاطر رفت و نامه را به او داد. ضغاطر گفت او نبی مرسل است؛ من او را به نام و صفت می‌شناسم و به او در انجیل وعده داده شده است. سپس لباس سفیدی پوشید و به روم رفت و به مردم روم گفت: نامه احمد به دستم رسید که ما را به خدای واحد خواند و من شهادت می‌دهم که خدایی غیر از الله نیست، و محمد عبد و رسول خداست. دحیه می‌گوید: او را کشتند و پیکرش را در آتش سوزاندند. دحیه نزد هراکلیوس برگشت و قضیه را به او خبر داد. (۱۴)

۴. نامه به مقوقس

جرج [جورج] ابن مینا مقوقس، از جانب هراکلیوس قیصر روم، فرماندار اسکندریه مصر بود. پیامبر نامه‌ای بدین مضمون به او نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان. از محمد بن عبدالله به مقوقس، بزرگ مصر.

در امان است آن کس که پیرو هدایت است. پس از ستایش خدا، من تو را به اسلام دعوت می‌کنم. اسلام بیاور تا ایمن بمانی. اسلام بیاور تا خداوند دوبار تو را پاداش دهد و اگر قبول نکنی گناه اهل مصر بر گردن توست. و ای اهل کتاب، بیایید به کلمه حقی که میان ما و شما یکسان است، روی آوریم؛ بدین معنا که غیر خدای یکتا را نپرستیم و در پرستش او چیزی را شریک نسازیم، و غیر خدا را برای خود، خدا نگیریم و اگر آنها از حق روی گردانند، بگویید شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم.

حامل نامه حاطب بن ابی‌بلعه لخمی بود. وقتی حاطب نامه را به مقوقس داد، گفت وگویی بین آنان

شما را به اسلام دعوت می‌کنم. اسلام آورید تا ایمن بمانید. همانا من فرستاده خدا برای همه مردم هستم، تا هر که را که زنده است انذار کنم و کلمه عذاب به کافران مسلم گردد. شما دو نفر، اگر به اسلام اقرار کنید، بر جایتان باقی می‌مانید، ولی اگر از اقرار به اسلام سر باز زنید، ملک شما از شما زایل می‌شود و لشکر من به سوی شما می‌آید و نبوت من بر ملک شما چیره خواهد گشت.

این نامه را ابی‌بن کعب به دستور نبی اکرم نوشت. عمرو بن عاص ابتدا نامه را به عبد که حاکم کوچک‌تر بود داد، عبد از عمرو بن عاص از پیامبر و امر و نهی او پرسید. عمرو گفت: او ما را به اطاعت خدا امر و از معصیت او نهی می‌کند، به صله رحم و نیکوکاری امر، و از ظلم، شرب خمر، زنا، حسادت، بت، سنگ و صلیب منع می‌کند. عبد از این سخنان خوشش آمد و نامه‌ای به جیفر حاکم بزرگ‌تر نوشت. عمرو بن عاص هم گفت: اگر اسلام آورید، بر ملک خود باقی می‌مانید. به توصیه رسول الله آنها اسلام آوردند و همراه آنان بسیاری از مردم هم ایمان آوردند. (۱۷)

۷. نامه به هُوذَ بْنَ عَلِي حنفی

هوذه حاکم یمامه و مسیحی بود، ولی هم‌پیمان کسری و حافظ منافع او بود. پیامبر ﷺ توسط سلیط بن عمرو بن عبد شمس عامری نامه‌ای به این مضمون برای او فرستاد:

به نام خداوند بخشنده مهربان. از محمد رسول خدا، به هوذه بن علی.

در امان است آن کس که پیرو هدایت است. بدان که دین من همه جا را می‌گیرد، پس اسلام بیاور تا ایمن باشی و تا آنچه در اختیار داری به تو واگذارم.

حمایت هراکلیوس و مسیحی بود. پیامبر توسط شجاع بن وهب اسدی نامه‌ای بدین مضمون به او نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان. از محمد رسول خدا به حارث بن ابی‌شمر.

گزند نبیند کسی که پیرو هدایت است و کسی که بر خدا ایمان آورد و او را تصدیق کند. پس من تو را دعوت می‌کنم که به خدای واحدی که شریک ندارد، ایمان آوری، تا سلطنت تو برایت باقی بماند.

حارث خطاب به حامل نامه گفت: چه کسی می‌خواهد سلطنت مرا بگیرد؟ او در هر جا باشد من او را از بین می‌برم. او حتی سپاهی برای مقابله آماده کرد و به شجاع بن وهب گفت: آنچه را که دیدی به رئیس خود گزارش کن و در نامه‌ای به هراکلیوس ماجرا را برای او شرح داد. هراکلیوس به او گفت: به سوی او مرو، او را سرگرم کن و در ایلیا به من ببیند. البته در تاریخ آمده که حارث غلامی مسیحی به نام مری داشت. او صفات رسول الله را از شجاع پرسید و تحت تأثیر قرار گرفت و مسلمان شد و برای پیامبر اسلام سلام رساند. وقتی خبر به رسول الله رسید فرمود: او راست گفت. (۱۶)

۸. نامه به حاکم عمان

عمان آن زمان تحت حکومت جیفر و عبید فرزندان جاندی بود که مسیحی بودند و حکومت جیفر، بزرگ‌تر بود. پیامبر طی نامه‌ای که توسط عمرو بن عاص به آنها نوشت، آنان را به اسلام دعوت کرد. متن نامه چنین است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. از محمد بن عبدالله به جیفر و عبید، فرزندان جاندی. سلام بر آن کس که پیرو هدایت است. اما بعد، من

شما، مال و جانتان، زمین و عبادتان و... همه و همه در ذمه محمد رسول الله است و هیچ اسقفی از اسقفیت خود عزل نشده و هیچ راهبی از رهبانیتش تغییر نکرده. این امان نامه پیامبر مفصل است. پیامبر با تعیین مقدار جزیه و امان گرفتن برای نمایندگان، جان، مال، دین، عبادتگاه، راهبان و اسقف های آنان را امان داد. نویسنده آن نیز علی ابن ابیطالب علیه السلام بود که به دستور نبی اکرم آن را نوشت. (۱۹)

۹. نامه به یحنه بن رؤبه حاکم ایله

ایله شهری کوچک در مرز میان حجاز و شام و در سواحل دریای سرخ بود و یحنه (یوحنا) بن رؤبه، حاکم مسیحی آنجا بود. در سال نهم هجرت، در ماه رجب، وقتی سپاه اسلام وارد تبوک شد، سپاه روم نیامد و حاضر به جنگ نشد، ولی میان رسول الله و چند قبیله پیمان صلح امضا شد؛ از جمله میان پیامبر و ایله. پیامبر در نامه اش به یحنه بن رؤبه می نویسد:

سلام بر تو. من خدای واحدی را که غیر از او خدایی نیست می پرستم. من نمی خواستم قبل از اینکه برای شما نامه بنویسم، شما را بکشم؛ پس اسلام بیاورید یا جزیه بدهید... من فرستاده حق خدایم، و به خدا و کتاب و رسوالتش و به مسیح بن مریم که کلمه الله است، ایمان دارم و ایمان دارم که او هم فرستاده خدا بود ...

یحنه خود نزد رسول خدا آمد و حتی سر خود را به نشان تعظیم، در برابر پیامبر اکرم ﷺ خم کرد. پیامبر به او فرمود: سرت را بالا بگیر و تعظیم نکن. گرچه او اسلام را نپذیرفت، ولی پذیرفت جزیه دهد و پیمانی میان پیامبر ﷺ و او نوشته شد. متن این پیمان چنین است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. این امانی است از

او اسلام را نپذیرفت، ولی نامه ای به پیامبر نوشت که من شاعر و خطیب قوم خود هستم و تو به چیزهای خوبی مرا دعوت کردی؛ اگر می خواهی در برخی موارد مسئولیت رسالت خود را به من بسپار تا تبعیت کنم. و هدایایی برای نبی اکرم ﷺ فرستاد. پیامبر ﷺ نیز از آن رو که رسالت امری الهی است و پیامبر حق انتخاب شریک را ندارد، آنها را رد کرد. (۱۸)

۸. نامه به ابی حارث بن علقمه و اسقفان نجران

پیامبر خطاب به ابی حارث بن علقمه اسقف اعظم نجران و سایر اسقفان و کاهنان چنین نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان، به نام خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب. از محمد نبی و رسول خدا به اسقفان نجران.

من حمد و سپاس می گویم خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب را، اما بعد، من شما را به عبادت خدا، به جای عبادت عباد، دعوت می کنم و شما را به ولایت خدا به جای ولایت عباد دعوت می کنم. اگر ابا کنید باید جزیه بدهید. اگر ابا کنید پس منتظر جنگ باشید.

اسقف نجران با شخصی از عمان به نام شرحبیل بن وداعه مشورت کرد. او گفت: من فقط می دانم که خدا به ابراهیم وعده نبوت را از ذریه اسماعیل داده است، شاید او همان باشد و من درباره نبوت او نظری ندارم. سپس این اسقف با چند تن دیگر و حتی مردم، مشورت کرد و نتیجه این شد که اسلام را نپذیرند، ولی حاضر به فرستادن عده ای برای گفت و گو شدند - که توضیح آن پیش تر آمد - و در نهایت کار به مباحله کشید و آنان نپذیرفتند و حاضر به جزیه شدند. پیامبر هم در جواب آنان نوشت:

۱۱. نامه به فروه بن عمرو بن نافرہ جذامی

فروه نماینده روم در منطقه معان در اردن امروزی بود. او به پیامبر ﷺ نامه‌ای بدین مضمون نوشت و اسلام خود را اعلام کرد: «به محمد رسول خدا. من به اسلام اقرار می‌کنم و تصدیق می‌کنم و شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده خداست. تو همان کسی هستی که حضرت

عیسی بن مریم علیه السلام به تو بشارت داده است.»

و سپس نامه را با هدایایی به مسعود بن سعد داد و پیامبر در جواب نامه‌اش نوشت: «از محمد فرستاده خدا، به فروه بن عمرو. اما بعد، فرستاده‌ات نزد ما آمد و آنچه را فرستاده بودی ابلاغ کرد و به ما خبر داد و اسلام تو را به ما رساند، اگر درست‌کاری پیشه کنی و خدا و رسول او را اطاعت کنی و نماز بپاداری و زکات دهی، خداوند تو را هدایت می‌کند.»

در روم وقتی متوجه اسلام او شدند، او را احضار کردند و از وی خواستند که از دین محمد دست بردارد. او پذیرفت؛ از این رو، او را به قتل رساندند و به صلیب کشیدند. (۲۲)

۱۲. نامه‌های دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نامه‌های دیگری نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که یا به دلیل در دست نبودن آنها و متن اصلی یا به علت اختصار، نقل نگردیدند. در ذیل، به برخی از این نامه‌ها اشاره می‌شود:

۱) نامه به نجاشی حاکم حبشه: ظاهراً این نامه متفاوت با همان نامه معروف پیامبر به نجاشی است و شاید پیش از آن بوده است. پیامبر در آن با اشاره به آیه ۶۴ سوره «آل عمران»، از او دعوت می‌کند که به او ایمان آورد و اگر نیاورد گناه مسیحیان از قومش، برگردن اوست. (۲۳)

سوی خداوند و محمد، پیامبر و رسول خدا برای یحیی بن روثبه و ساکنان ایله و کشتی‌های ایشان و کاروان ایشان در خشکی و دریا. برای ایشان است ذمه خدا و ذمه محمد که پیامبر است و نیز برای کسانی که با ایشانند از اهالی شام، یمن و دریا. هر که از آنان پیمان شکنی کند، پس مال او از کشتن او جلوگیری نمی‌کند و مال او برای هر کس که آن را به دست آورده، مباح است. اهالی ایله نباید از راه‌های آبی یا خشکی‌ای که پیامبر و پیروانش از آنها گذر می‌کنند، ممانعتی به عمل آورند.

این متن را جهیم بن صلت و شرحبیل بن حسنه، به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله نوشتند. (۲۰)

۱۰. نامه به اکیدر بن عبدالملک

دومة الجندل، بین راه مدینه و شام است و شخصی به نام اکیدر بن عبدالملک مسیحی، بز آن حکومت می‌کرد. وقتی سربۀ سپاه اسلام به فرماندهی خالد بن ولید به آنجا رفتند، اکیدر را به اسارت درآوردند. گرچه در اینکه او اسلام را پذیرفت یا نه بحث است؛ ولی یقیناً با اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مصالحه کرد. پیامبر نیز در نامه خود چنین نوشته است: «به نام خداوند بخشنده مهربان. این نوشته‌ای است از محمد رسول خدا، برای اکیدر، زمانی که او به خاطر خالد بن ولید در دومة الجندل به اسلام پاسخ مثبت داد و بت‌ها و خدایان دروغین را رها کرد.»

طبق نامه، شاید او اسلام را پذیرفته باشد، ولی مشهور این است که اسلام را نپذیرفته است و فقط جزیه را پذیرفته و سپس پیامبر در این نامه، مواردی را که برای صلح هست، نام می‌برد و مواردی را به آنان وامی‌گذارد و سفارش به نماز و زکات می‌کند. (۲۱)

نجران بود، فرق دارد. این نامه خطاب به مردم نجران و حاشیه نجران است که ظاهراً پس از واقعه مباحله و تصمیم به صلح نوشته شده است. (۲۸)

۷) نامه به اهالی دومة الجندل: این نامه خطاب به اهالی آنجا و اطرافیان آن بود که در آن، مقدار جزیه را مشخص کرده است. (۲۹)

۲. اصول اخلاقی و سیاسی پیامبر اکرم ﷺ در تعامل با مسیحیان

آنچه مهم است نوع رفتار و اصولی است که نبی مکرم اسلام در تعاملات خود با مسیحیان و پیروان دیگر ادیان داشتند. بررسی این اصول که برگرفته از سیره عملی آن پیامبر عظیم الشان است ما را در فهم و شناخت بهتر ایشان یاری می‌دهد. گفت‌وگو در سیره پیامبر و جانشینان ایشان در دو مورد به کار رفته است:

۱. بحث و مناظره به منظور توجیه مدعیات دینی؛
 ۲. مذاکره و گفت‌وگو به منظور همکاری و حل مسائل اجتماعی و سیاسی بین اسلام و سایر ادیان، به ویژه مسیحیت که محل بحث ماست.
- نبی اکرم ﷺ در تعامل و گفت‌وگوهای خود اساس را آموزه‌های قرآنی می‌دانستند. قرآن در این باره با نگاهی منطقی و همراه با احترام به طرف مقابل، سخن خود را مطرح می‌کند. در ذیل، به برخی از آیات قرآن در این باره اشاره می‌شود:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ...» (آل عمران: ۶۴)

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيِينَ وَرُهْبَاناً وَأَنَّهُمْ لَا

۲) نامه دیگر به نجاشی و جواب نجاشی: این همان نامه‌ای است که پیامبر از نجاشی خواست /م حبیبه را به عقد او درآورد، که نجاشی پذیرفت و جواب داد و هدایایی نیز فرستاد. (۲۴)

۳) نامه به امپراتور روم: پیامبر از حاکم روم خواستند یا اسلام آورد و یا جزیه دهد و آیه ۲۹ سوره «توبه» را هم برایش نوشتند: با کسانی که به خدا، معاد، و حلال و حرام خدا و پیامبر اهمیت نمی‌دهند، بجنگید تا جزیه دهند. این نامه احتمالاً خطاب به حاکم روم شرقی بود؛ چون پیامبر نامه را در تبوک نوشتند و برای هرقل نیز پیش از آن نامه نوشته بودند. (۲۵)

۴) مکاتبه با جبلة بن ایهم غسانی: جبلة پسر ایهم پادشاه غسان بود. پیامبر ﷺ به او نامه نوشت و او را به اسلام فراخواند. او اسلام آورد و اسلام آوردن خود را به پیامبر اعلام نمود. (۲۶)

۵) نامه به زیاد بن جهور لخمی: پیامبر نامه‌ای به زیاد بن جهور که در لخم بین شام و فلسطین می‌زیست و از اتباع روم بود و در جنگ موته علیه مسلمانان نیز شرکت داشت، نوشت و او را به خدا و معاد دعوت کرد و سپس او را به اسلام فراخواند. البته درباره متن این نامه چند قول است که ظاهراً او نپذیرفت و خبر را به قیصر داد. او در جنگ موته و حتی سپس در جنگ انطاکیه که روم شکست خورد، طرفدار قیصر روم بود و در زمان خلیفه دوم نیز در جنگ مسلمانان با مسیحیان، لشکری را به کمک قیصر فرستاد. (۲۷)

۶) نامه به مردم نجران: این نامه حاوی امان‌نامه‌ای برای مردم نجران است که پیامبر پس از مشخص کردن مقدار جزیه، به جان، مال، ملت، بزرگ و کوچک نجران، امان داده است. این نامه پیامبر به اهل نجران، با نامه قبلی که خطاب به اسقف ابی حارث و اسقفان

يَسْتَكْبِرُونَ ﴿مائده: ۸۲﴾

تا ۶۷ سوره «آل عمران»، این بحث را بیان می‌کند.

۴. استفاده از امور ترغیب‌آمیز و تشویقی به جای باج‌خواهی و تحکم: در این زمینه، می‌توان به دیدار ایشان با عدی پسر حاتم طایی و جارود بن عمرو از قبیله بنی عبدالقیس - که شرحش گذشت - اشاره نمود.

۵. ایمان به انبیای سابق و بزرگداشت آنان: احترام به انبیایی که هم مورد احترام ایشان و هم مورد احترام سایر ادیان بودند، در کلام و نامه‌های ایشان مشهود است. ۶. استفاده از منابع دینی مسیحیان و منابع مورد قبول آنان: ایشان در مناظرات و گفت‌وگوهای طرفینی، از منابعی در بحث استفاده می‌کردند که طرف مقابل نیز بپذیرد؛ مانند قرائت انجیل در بحث با مسیحیان و یا استفاده از عقل و منطق در استدلالات خود، در دیدار با سران ادیان پنج‌گانه.

۷. استفاده از براهین فلسفی: ایشان از جدل و تحکم برای اثبات حقیقت استفاده نکردند و هرگز به فکر استفاده از قوای قهریه نیز نبودند و چون اعتقاد و ایمان به خدا را امری قلبی می‌دانستند که شخص باید با رضایت شخصی آن را بپذیرد، برای اثبات مطالب حق خود از براهین استفاده می‌کردند که شرح بسیاری از مناظرات ایشان در کتاب‌هایی مانند احتجاج طبرسی موجود است و ما نیز برخی را مطرح کردیم.

۸. گفت‌وگو، مناظره و مواجهه با افرادی نفوذ در مسیحیت: ایشان با افراد مهم و ذی‌نفوذ مسیحی بحث کردند؛ مانند حاکمان سیاسی و رهبران دینی و نه افراد عادی محض که امکان فریب خوردن در آنان وجود دارد (تا شبهه فریب‌کاری در میان نباشد).

۹. احترام به حضرت عیسی علیه السلام و مادر گرامی‌شان حضرت مریم علیها السلام: این مهم، در گفتار، رفتار و نامه‌های ایشان به

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (عنکبوت: ۴۶) بر اساس آنچه بیان شد، می‌توان اصولی را از سیره عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دست آورد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. رعایت اخلاق و ادب اسلامی در برخورد با مسیحیان: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بسیاری از نامه‌هایشان به سران کشورها و اسقف‌های مسیحی، بعد از نام خداوند، از الفاظی همچون «سلام بر شما» استفاده می‌کردند. استفاده از واژه «سلام» در نامه‌ها، نشان احترام و طلب خیر برای دیگران است.

۲. تأکید بر اصول مشترک میان دو دین: اصولی مانند اعتقاد به خدای واحد، عادل، عالم، بخشنده و تأکید ویژه بر آیه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ»، در نامه‌های ایشان مشهود است.

۳. پرهیز از ورود به مسائل مجادله‌آمیز و ستیزگرایانه در مواجهه با مسیحیان: در دیداری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مسیحیان در مدینه پیش از ماجرای مباحله داشتند، همزمان عده‌ای یهودی نیز وارد شدند و بین آنان درباره حقایق حضرت عیسی علیه السلام و انجیل از یک سو و حقایق حضرت موسی علیه السلام از سوی دیگر و همچنین درباره حضرت ابراهیم علیه السلام بحث و جدل شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد این بحث‌ها و جدل‌های بی‌ثمر نشدند؛ زیرا می‌دانستند طرفین به دنبال حقیقت نیستند، بلکه در صدد اثبات مواضع خود هستند. قرآن نیز در این باره در آیه ۱۱۳ سوره «بقره»، و آیات ۶۵

مناظره بین مسیحیان و یهودیان، آنان رو به پیامبر کردند و گفتند: آیا ما هم باید تو را مثل حضرت عیسی ﷺ، خدا بدانیم و عبادت کنیم؟ پیامبر در جواب فرمودند: هرگز، من غیر خدای واحد را نمی‌پرستم و شما را هم دعوت می‌کنم فقط او را بپرستید. یعنی پیامبر ﷺ به دنبال حقیقت بود، نه ریاست خود. آیات ۷۹ و ۸۰ سوره «آل عمران» این قضیه را بیان کرده است.

۱۴. داشتن سعه صدر و تحمل عقاید و نظرات دیگران: در سال ۶ هجری، زمانی که پیامبر در نامه‌ای به مسیحیان نجران، آنها را به اسلام دعوت کردند، آنان در جواب، هیأتی حدود ۶۰ نفر را نزد رسول الله ﷺ فرستادند که نتیجه آن دیدار، مباحله بود و در آن، حقانیت نبی اکرم و رسالت به اثبات رسید. آنان به همراه اسقف و رهبران دینی خود وارد مدینه شدند. در مسجدالنبی موقع نماز، خواستند به سمت مشرق نماز بخوانند، که با مخالفت صحابه مواجه شدند؛ ولی پیامبر فرمودند: با آنان کاری نداشته باشید، بگذارید با آرامش به هر سمتی که می‌خواهند نماز گزارند. چون هنوز اسلام به آنان عرضه نشده بود، از این‌رو، حضرت، مسلمانان را از تحمیل عقیده بر مسیحیان برحذر داشتند.

۱۵. استفاده از مباحث علمی: مانند دیدار پیامبر اکرم ﷺ با نمایندگان دین‌های پنج‌گانه که موجب برتری پیامبر اعظم در مباحث علمی و اعتقادی شد. مرحوم طبرسی به طور مفصل در احتجاج آن را مطرح کرده است.

جمع‌بندی

مطالبی که بیان شد، بخش‌هایی از گفت‌وگو، دیدار و نامه‌های پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان بود. آنچه از این

وضوح دیده می‌شود آن‌را از اصول اعتقادی اسلام می‌دانستند. ۱۰. عدم اجبار افراد برای پذیرش حقانیت اسلام: مانند برخورد ایشان با عدی بن حاتم طایی که هرگز او را مجبور به پذیرش اسلام نکرد و همین برخورد، عدی را شیفته اسلام کرد.

۱۱. گفت‌وگو با هدف کشف حقیقت: ایشان همواره گفت‌وگو را به قصد کشف حقیقت و تسلیم واقعی در برابر حق انجام می‌دادند و هدفشان کشورگشایی، تحمیل عقیده و اجبار در دین نبود. شاید بزرگ‌ترین و بهترین دلیل بر این امر، برخورد پیامبر ﷺ با حاکمان مسیحی بود. که پیامبر اکرم ﷺ در نامه‌های خود به حاکمان مسیحی می‌فرمودند: اگر اسلام بیاورید بر حکومت خود باقی خواهید ماند. با اینکه پیامبر ﷺ در زمان نوشتن نامه در اوج قدرت قرار داشتند و می‌توانستند با حمله به آن مناطق، آنجا را اشغال کنند، ولی این کار را نکردند و ابتدا نامه می‌نوشتند و حتی به حاکمان آن بلاد می‌فرمودند: اگر مسلمان شوید و تابع دین اسلام گردید، بر حکومت خود خواهید ماند؛ مانند نامه به حارث بن ابی‌شمر غسانی، حاکم تخوم شام که تحت حمایت هراکلیوس (قیصر روم) و مسیحی بود، و نامه به هوزه حاکم یمامه، که مسیحی بود، ولی هم‌پیمان و حافظ منافع کسری بود.

۱۲. توجه به نکات قابل احترام برای مخاطب: مانند دیدار ایشان با عداس مسیحی که با طرح بحث نام انبیا موجب اشتیاق عداس به اسلام شد.

۱۳. دعوت به خدا و حق، و نه دعوت به خود و شخص؛ و پرهیز از طرح و تأیید مباحث منحرف‌کننده در دین: ایشان همواره مصلحت دین را بر مصلحت خود ترجیح می‌دادند. در قضیه گفت‌وگوی پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان نجران و داستان مباحله، بعد از جدل و

بی‌نوشت‌ها

۱- افرادی مثل ابن عزرا (قرن ۱۱۳م) و اسپینوزای یهودی (قرن ۱۷م) در نقد تورات؛ و هرمان ساموئل رابماروس، لسینگ، و وُلنی (در قرن ۱۸م) در نقد عیسیای تاریخی سخن گفته‌اند. افراد دیگری نیز به اصل وجود حضرت موسی یا حضرت عیسی و یا به رسالت و کتاب آنان اعتراض داشتند و در مقابل نیز عده بسیاری به پاسخ‌گویی پرداختند. برای اطلاعات بیشتر درباره نقد تاریخی کتاب مقدس و انبیای آن، و یا اثبات تاریخی بودن آنان، رک: باروخ اسپینوزا، «مصنّف واقعی اسفار پنج‌گانه»، ترجمه علیرضا آل‌بویه، هفت آسمان، ش اول، ص ۱۰۳-۸۹ / آرچیبالد، رابرتسون، عیسی: اسطوره یا تاریخ؟، ترجمه حسین توفیقی / محمد خلیفه حسن احمد، تاریخ الدیانه اليهودیه، ص ۱۶۵

Hans Kung, *History And Destiny of The Jew*, P. 9 \ Josef Kastein, *History And Destiny of The Jew*, P. 9 \ Hans Kung, *Judaism: Between Yesterday and Tomorrow*, P. 48 \ Abraham Malamat, "Origins and Formative period", in: *A History of the Jewish People*, p. 28 \ Hans Kung, *Judaism: Between Yesterday and Tomorrow*, p. 48.

۲- محمد حمیدالله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت مسّلمه، ترجمه سیدمحمد حسینی، ص ۶۳۶-۶۳۲ با توضیح اختلاف نسخ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۳، ص ۷۵۷-۷۶۲ / محمد السماک، مقدمه الی الحوار الاسلامی المسيحي، ص ۱۴۱۳.

۳- در انجیل یوحنا ۱۷:۲۰ آمده است که حضرت عیسی به مریم مجدلیه می‌گوید: «... و لیکن نزد برادران من رفته به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.» مسیحیان با طرح ناقص آن گفتند: عیسی می‌گوید نزد پدرم می‌روم تا بتوانند علیه رسول‌الله استدلال کنند. اما از آنجا که رسول‌الله مسلط به کتاب سایر ادیان نیز هستند آنان را به نقل صحیح مطلب دعوت کردند و فرمودند: «اگر به آن کتاب عمل می‌کنید، در آن آمده است: به سوی پدر خودم و شما می‌روم.» این نشانه تسلط ایشان به منابع دینی مسیحیان است که از نشانه‌های نبوت است.

۴- احمدبن علی طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۲۷-۴۵.
۵- ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق سهیل زکار، ج ۱، ص ۲۶۲ / بسام داود عجک، الحوار الاسلامی المسيحي (المبادی، التاريخ، الموضوعات، و الأهداف)، ص ۱۱۳-۱۱۴.

۶- ابن هشام، السیره النبویه، ص ۴۱۴-۴۲۳ / بسام داود عجک، الحوار الاسلامی، ص ۱۱۵-۱۱۸ / محمد السماک، مقدمه الی الحوار الاسلامی المسيحي، ص ۱۳ / احمدبن یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آینی، ص ۴۵۰ / محمدبن

موارد به خوبی می‌توان فهمید این نکته است که برخلاف تبلیغات وسیعی که گاه در غرب علیه اسلام و بخصوص نبی اکرم ﷺ مطرح می‌شود، ایشان نه تنها جنگ طلب نبودند، بلکه حتی در اوج قدرت خود نیز همواره بر صلح تأکید داشتند و حتی اگر مخالفان حاضر به پذیرش اسلام نمی‌شدند، آن حضرت سعی می‌نمودند با گرفتن جزیه صلح را برقرار کنند و حتی الامکان از جنگ بپرهیزند، و همواره تلاش ایشان بر منطقی‌گفت‌وگو بود و این همان سیره‌ای است که هم‌اکنون نیز مسلمانان، بخصوص شیعیان، بر آن تأکید دارند.

حال با این همه اهتمام به گفت‌وگو و پرهیز از جنگ، آیا هنوز باید بر این نبی مکرم لقب خشونت طلب داد یا باید او را مبشر رحمت دانست؟ او که در اوج قدرت به اقلیت خود امان می‌دهد، او که پیش از هر جنگ با ابلاغ پیام دعوت خویش، آنها را به حق می‌خواند، او که در اغلب نامه‌های خود از لفظ «سلام بر شما» استفاده می‌کند، او که در نامه‌های خود همه را به عبادت خدا و انجام فرایض دینی و اخلاقی دعوت می‌کند، او که به مسیحیان نجران اجازه می‌دهد در مدینه و در مسجدالنبی به سمت مشرق نماز بخوانند و... آیا شایسته تهمت خشونت طلبی است یا برازنده لقب «رحمة للعالمین»؟

نکته قابل توجه این است که ایشان این اعمال را بر اساس تعالیم وحیانی انجام می‌دادند و دیگران را هم به آن دعوت می‌کردند. ایشان به راستی الگوی تعامل با پیروان دیگر ادیان است. باشد که با پیروی از سیره آن بزرگوار، همگان به سمت دفاع عقلانی از دین بر اساس احترام متقابل پیش رویم.

الحواری الاسلامی المسیحی، ص ۱۳۶-۱۳۷ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ص ۴۰۶-۴۱۰ / محمد حمیدالله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، ص ۲۰۶.

۱۵- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ص ۱۰۵۷ / احمدین یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۴۴۴ / محمد حمیدالله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، ص ۱۸۷-۱۸۳ / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی المسیحی، ص ۱۳۱-۱۳۲ / حسن ابراهیم حسن، تاریخ اسلام سیاسی، ص ۱۵۸ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ص ۴۱۷-۴۲۹.

۱۶- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ص ۱۰۶۰ / احمدین یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۴۴۴ / محمد حمیدالله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، ص ۱۷۳ / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی المسیحی، ص ۱۳۳ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ص ۴۵۷-۴۶۲.

۱۷- محمد حمیدالله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، ص ۲۱۲-۲۱۳ / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی المسیحی، ص ۱۳۴ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ص ۳۶۱-۳۷۲.

۱۸- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ص ۱۰۶۲ / احمدین یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۴۴۴ / محمد حمیدالله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، ص ۲۰۶ / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی المسیحی، ص ۱۳۵ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ص ۳۴۳-۳۵۱.

۱۹- احمدین یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۴۴۹ / محمد حمیدالله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، ص ۲۲۷-۲۳۱ / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی المسیحی، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ص ۱۴۸-۱۵۲.

۲۰- ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۹۵۳ / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی، ص ۱۳۸-۱۳۷ / حامد منتظری مقدم، بررسی تاریخی صلح‌های پیامبر، ص ۱۵۹-۱۶۱.

۲۱- ابن هشام، السیرة النبویة، ص ۹۵۴ / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی، ص ۱۳۸ / حامد منتظری مقدم، بررسی تاریخی صلح‌های پیامبر، ص ۱۶۶-۱۶۸ / محمد حمیدالله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، ص ۳۵۱-۳۵۲.

۲۲- ابن هشام، السیرة النبویة، ص ۱۰۱۱ / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی، ص ۱۳۸-۱۳۹ / محمد حمیدالله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، ص ۱۷۲ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۶۲-۴۶۸.

محمد نعمان، الارشاد، ج ۱، ص ۱۶۶-۱۶۹ / عبدالله بن عبداللہ سدآبادی، المقتنع فی الامامة، تحقیق شاکر شیع، ص ۶۸-۶۶ / حامد منتظری مقدم، بررسی تاریخی صلح‌های پیامبر، ص ۱۷۱-۱۷۶.

۷- ابن هشام، السیرة النبویة، ص ۲۸۴ / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی، ص ۱۱۴.

۸- محمدین اسحاق، سیرة ابن اسحاق، ص ۲۸۷-۲۹۰ / ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۱۳ / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی المسیحی، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

۹- در تاریخ ارسال نامه‌ها اختلاف‌هایی وجود دارد که در ذی‌القعدة سال ششم یا ذی‌الحجه سال ششم یا محرم سال هفتم بود، ولی هرچه باشد زمان آن بعد از صلح حدیبیه است. خلاصه یا در اواخر سال ششم و یا اوایل سال هفتم نامه‌ها ارسال می‌شود. مثلاً طبری و ابن اثیر آن را در سال ششم هجری می‌دانند، ولی مسعودی و ابن اسعد در سال هفتم، برخی نیز مثل ابن اسحاق مطلق گفته‌اند (بین صلح حدیبیه و رحلت نبی اکرم).

۱۰- مثلاً محمد حمیدالله در نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد: اسناد صدر اسلام، تصاویر اکثر این نامه‌ها و پیمان‌ها را آورده و گفته است که اینها در کجا هستند و در چه منابعی به چاپ رسیده‌اند. و حتی سعی کرده است عیناً همان نامه را هم چاپ کند و تعداد خط‌ها را به تعداد همان خط‌های نسخه اصلی بنویسند. و همچنین آیت‌الله احمدی میانجی، در مکاتیب الرسول، مجموع مکاتبات پیامبر را با توضیح و منابع و... آورده است که ما فقط نامه به مسیحیان را آوردیم.

۱۱- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه سیدحسین روحانی، ج ۳، ص ۱۰۵۷ / ابراهیم حسن حسن، تاریخ اسلام سیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی، ج ۱، ص ۱۵۹ / محمدین اسحاق، سیرة ابن اسحاق، ص ۱۷۴-۱۸۰ و ۲۱۳-۲۲۹ / محم ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۲۹ / احمدین ابی یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۴۴۴ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۲۹-۴۵۲ (به همراه تصویر نامه).

۱۲- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ص ۱۰۵۷-۱۰۶۰ / احمدین یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۴۴۳ / محمد حمیدالله، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد، ص ۱۵۳-۱۶۰ / حسن ابراهیم حسن، تاریخ اسلام سیاسی، ص ۱۵۸ / بسام داود عجبک، الحواری الاسلامی المسیحی، ص ۱۲۹-۱۳۱ / علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ص ۳۹۱-۴۰۶.

۱۳- ساکوتر، بغاطر و یا ضفاطر معرب (Autacrotor) است.

۱۴- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ص ۱۰۵۸ / بسام داود عجبک،

دارالفنائس، ۱۹۹۸م.
 - طبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج**، تهران، اسره، ج دوم، ۱۴۱۶ق.
 - عجمک، بسام داود، **الحوار الاسلامی المسيحي** (المبادئ، التاريخ، الموضوعات، و الاهداف)، دمشق، دارفتیه، ۱۹۹۸م.
 - مفید، محمد بن نعمان، **الارشاد**، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۳۷۴.
 - منتظری مقدم، حامد، **بررسی تاریخی صلح‌های پیامبر**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳.
 - یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ج ششم، ۱۳۷۱.
 - Kastein, Josef, **History And Destiny of The Jew**, translated From The German By Hunter Paterson, New York, Garden City Publishing Co, 1936.
 - Kung, Hans, **Judaism: Between Yesterday and Tomorrow**, New York, Continuum, 1996.
 - Malamat Abraham, "Origins and Formative period", in: **A History of the Jewish People**, ed. by: H. H. Ben-Sasson, Cambridge, Harvard University Press, 1994.

۲۳- علی احمدی میانجی، **مکاتیب الرسول**، ص ۴۵۵.
 ۲۴- محمد بن اسحاق، **سیره ابن اسحاق**، ص ۲۵۹ / عزالدین ابن اثیر، **تاریخ کامل**، ص ۱۰۶۰ / محمد حمیدالله، **نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد**، ص ۱۵۲-۱۵۳.
 ۲۵- محمد حمیدالله، **نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد**، ص ۱۵۷ / علی احمدی میانجی، **مکاتیب الرسول**، ص ۴۱۰-۴۱۶.
 ۲۶- محمد حمیدالله، **نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد**، ص ۱۷۴ / علی احمدی میانجی، **مکاتیب الرسول**، ج ۱، ص ۲۰۵ / بسام داود عجمک، **الحوار الاسلامی**، ص ۱۳۶.
 ۲۷- علی احمدی میانجی، **مکاتیب الرسول**، ج ۲، ص ۴۸۰-۴۸۳.
 ۲۸- محمد بن نعمان مفید، **الارشاد**، ص ۱۶۹ / علی احمدی میانجی، **مکاتیب الرسول**، ج ۳، ص ۱۵۲.
 ۲۹- علی احمدی میانجی، **مکاتیب الرسول**، ص ۳۱۴.

منابع

ابن اثیر، عزالدین، **تاریخ کامل**، ترجمه حسین روحانی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴.
 ابن اسحاق، محمد، **سیره ابن اسحاق (السير و المغازی)**، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۶۸.
 ابن هشام، **السیره النبویه**، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ۲۰۰۰م.
 احمد، محمد خلیفه حسن، **تاریخ الديانة اليهودیه**، قاهره، دارقباة للطباعة و النشر والتوزیع، ۱۹۹۸م.
 احمدی میانجی، علی، **مکاتیب الرسول**، تهران، دارالحدیث، ۱۴۱۹ق.
 باروخ اسپینوزا، «مصنف واقعی اسفار پنج‌گانه»، ترجمه علیرضا آل‌بویه، **هفت آسمان**.
 حسن، ابراهیم حسن، **تاریخ الاسلام السياسي و الديني و الثقافي و الاجتماعي**، بیروت، دارالاندلس، ۱۹۶۴م.
 حمیدالله، محمد، **نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد**، ترجمه سیدمحمد حسینی، تهران، سروش، ۱۳۷۴.
 رابرتسون، آرچیبالد، **هیمی: اسطوره یا تاریخ؟**، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۸.
 سدآبادی، عبیدالله بن عبدالله، **المقنع فی الامامة**، تحقیق شاکر شیع، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ق.
 سماک، محمد، **مقدمة الی الحوار الاسلامی - المسيحي**، بیروت،